



## جواب‌های روشن

غرق می‌شوم و کسی پاسخگو نیست.  
می‌گویند «تو» که بیایی، سوال‌ها مطرح می‌شود و برای تک‌تک‌شان جواب پیدا می‌شود.  
می‌گویند تو حلال سوالات مایی. می‌گویند تو که بیایی جهان بی‌سوال می‌شود و جواب‌ها ذهن تک‌تک آدم‌ها را روشن می‌کنند.  
من ذهنم هنوز تاریک است. ذهن تاریک نه به درد این دنیا می‌خورد و نه به درد آن دنیا.  
سوال‌هایم را لقمه لقمه پاسخ بده.  
لبریزم از علامت سوال...  
لبریزم از علامت تعجب...  
دارم کم‌کم فراموش می‌کنم که انسانم. بیا...

دور و برم پر از اتفاق‌های مختلف است. من نگاه می‌کنم و سعی می‌کنم تک‌تک این اتفاق‌ها را برای خودم تحلیل کنم.  
چرا فلان حادثه رخ داد؟ حکمت فلان کار چی بود؟ وقتی فلان آدم حرفی را به من می‌زند، دارد راست می‌گوید یا نه؟ وقتی سر دوراهی قرار می‌گیرم، کدام راه را باید بروم؟ چه مسیری را باید انتخاب کنم که توی چاله چوله نیفتم؟ چرا فلان بیماری به جان من افتاد؟ چرا فلان سفر لغو شد؟ حکمتش چی بود؟  
این همه سوال‌هایی نیست که از خودم می‌پرسم. من در مواجهه با اتفاق‌های مختلف، دنیایی از سوال می‌شوم. سوال‌های جورواجور. سوال‌هایی که جواب‌شان برای من مهم است اما اکثر اوقات به جوابی نمی‌رسم.  
کجا باید بروم؟ از کی باید بپرسم؟ من دارم در دریای سوالاتم